

روزگار سخت چادرنشینان هامون

باید کوه باشی که با خشکسالی بمانی

است.

سال محمد که سال ها پیش از شهر سوخته به هامون کوچ کرده، به رسم عشایر برای میهمان زیرانداز می‌اندازد و مخده می‌گذارد و سفارش چای می‌دهد. همسر و یکی از پسرهایش رفته‌اند زایل اما الان است که برگردند. دخترها و عروس آن طرف چادر هستند که با پردهای از این سو که مردها نشسته‌اند، جدا شده است.

«قدیم که مردم اینجا می‌آمدند، فکر می‌کردند ما شالی کاشته‌ایم، چون اینجا تا دم چادرهایمان پر آب بود. می‌گفتند چرا می‌گذارید گاوها شالی‌تان را بخورند؟! می‌گفتم شالی نیست. یک جور نی بود که ما زایل‌ها به آن «آشک» می‌گوییم. گز و نی و آشک داشتیم. الان دیگر نداریم. اگر آب باشد، سبزی می‌شود، علوفه می‌شود برای دام‌مان اما الان باید برای علوفه پول بدهیم. آب باشد همه چیزمان رایگان است. لبنیات و گوشت داریم و هیچ چیز دیگر نمی‌خواهیم. اگر امسال باران نیاید، نمی‌دانیم چه کار کنیم. گوسفندهایمان که از بین رفته‌اند. بچه‌ها هم از بین می‌روند.»

سال محمد این را می‌گوید و سکوت می‌کند. آپدا و محمداحسان شادمانه از سر و کولش بالا می‌روند.

او که خودش عضو شورای عشایر است، اینجور می‌گوید: «آمدند چاه زدند، آن هم آبش شور شد چون باران نیست. ما عشایر دامداریم. شهر سوخته هم دامدار بودیم. الان اینجا ۲۰۰ خانوار عشایری هستیم. هرا آب بوده رفته‌ایم و حالا اینجااییم. درخواست اسکان داده‌ایم برایمان خانه بسازند. دیگر برای پدر ۱۰۰ ساله من سخت است اینجور زندگی. بچه من نیاز دارد مدرسه برود. یک بار



قدیم که مردم اینجا می‌آمدند، فکر می‌کردند ما شالی کاشته‌ایم، چون اینجا تا دم چادرهایمان پر آب بود. می‌گفتند چرا می‌گذارید گاوها شالی‌تان را بخورند؟! می‌گفتم شالی نیست. یک جور نی بود که ما زایل‌ها به آن «آشک» می‌گوییم. گز و نی و اشک داشتیم. الان دیگر نداریم. اگر آب باشد، سبزی می‌شود، علوفه می‌شود برای دام‌مان اما الان باید برای علوفه پول بدهیم. آب باشد همه چیزمان رایگان است

مرزبان‌ها مثل کوهیم.» سیاه چادر سال محمد از آن بالا یک نقطه سیاه بود؛ از بالای ارتفاع ۱۳۲ متری کوه. پایین که می‌آییم، چادرها به هیبت اصلی نمایان می‌شوند و آن وقت است که می‌شود جریان زندگی را حوالی شان دید. اولین تصویر زنده و زبیا، «آپدا» ست. دختر ۲ سال و نیمه سال محمد که از برادرش محمد احسان که ۷ ماهه دنیا آمده، ۸ ماه بزرگ‌تر است؛ آپدا با

موهای روشن و چشم‌های درخشان. سال محمد جان‌آبادی ۵۱ ساله، به جز آپدا و محمداحسان، ۷ بچه دیگر دارد. بزرگ‌ترین‌شان ۲۲ ساله است که بتازگی دست نرگس، عروس ۱۵ ساله‌اش را از زاهدان گرفته و به چادر پدر آورده و فعلاً توان این را ندارد که مستقل باشد و چادری تازه برای خودش علم کند. هزینه نمان کردن یک سیاه چادر متوسط، چیزی حدود ۸ میلیون تومان

می‌گوید ۴۲. سه تا از بچه‌ها را در بیابان دنیا آورده. می‌گوید: «سونوگرافی و اینها نداشتیم هیچ وقت. یک پیرزنی خودش بچه‌ها را دنیا می‌آورد و نافشان را می‌برید. بچه‌هایم سفید بودند و زیر این آفتاب سوخته‌اند و سیاه شده‌اند.»

مهدیه یکی از دخترهایش ۱۴ ساله است. همراه زن برادرش مشغول سوزن‌دوزی است که مال خود منطقه سیستم است و با سوزن‌دوزی بلوچ فرق دارد. دخترها از آن درآمدی ندارند و فقط برای خودشان است. مهدیه تا هفتم خوانده. روستای لطف‌الله مدرسه می‌رفته و دیگر رفت و آمد سخت بوده و ترک تحصیل کرده. اینجا دخترها نهایت تا چهارم و پنجم می‌خوانند. نرگس عروس خانواده می‌گوید که لباس عروس ما سفید است و همین سوزن‌دوزی‌ها را روی آن وصل می‌کنیم.

باد، خاک را از کف هامون بلند می‌کند. فعلاً هوا خوب است اما می‌دانم فردا طوفان می‌شود. چادرنشینان موقع طوفان در چادرها می‌مانند. اگر شانس بیاورند، باد چادرشان را از جا نمی‌کند. این اتفاق اما برای بعضی‌ها افتاده. خانواده‌ای که چادر ندارد، باید برود زیر چادر دیگری تا وقتی که بتواند چادر تازه برای خودش علم کند. طوفان به بعضی چادرها آسیب زده و تکه و پاره‌شان کرده که تعمیرش دیگر از توان خانواده چادرنشین خارج است؛ مثل مریم ۳۰ ساله، مادر ۳ فرزند که چشم‌های سبز روشن دارد و می‌خواهد قسمت‌های تکه پاره شده چادرش را نشان دهد که آن را با لباس‌های کهنه و مشمع و گونی پلاستیکی پوشانده و نگران است دو روز دیگر که هوا سرد

اخبار را چطور می‌فهمید؟! مریم به این سؤال جواب می‌دهد: «یک خانواده هست که تلویزیون کوچکی خریده. بعضی وقت‌ها جمع می‌شویم با باتری ماشین نگاه می‌کنیم، اگر گرد و خاک نباشد. اینجا برق نداریم.»

بعد اشاره می‌کند به پدرش و می‌گوید: «پدر و مادر من مریضند. کاری داریم باید برویم خانه بهداشت روستا. روستای ۲۰ خانواری، دهیار و خانه بهداشت دارد، ما که ۲۰۰ خانواریم نداریم. امکانات به ما نمی‌دهند. اگر اینجا کسی کمک‌های اولیه یاد بگیرد، می‌تواند برای خودمان حداقل یک آمبول بزند. اگر پدر و مادرم یک ویلچر داشتند، خوب بود. ما تحت پوشش کمیته امداد هم هستیم اما هنوز یک ویلچر توانسته‌ایم برای پدر و مادزمان جور کنیم.» در همین فاصله خان بی بی متکای قرمز را برمی‌دارد و خودش را نزدیک شوهر می‌رساند. به تیرک وسط چادر یک سرم آویزان است.

حسن بیرون چادر ایستاده؛ حسن شیبک از طایفه شیبیک که با پدر و مادرش زندگی می‌کند که اهل همینجا هستند و پدران‌شان هم همین‌طور. می‌گوید: «تا ۱۲، ۱۰ سال پیش آب هنوز خوب بود. ۴، ۳ سال پیش هم هنوز آب می‌آمد. از بارسال یک قطره آب نیامده. ما دام‌ها را می‌بردیم دامنه اما حالا هیچ نیست. ما دیگر همینجا مانده‌ایم. عشایری که دنبال آب نرود، عشایر نیست دیگر. آب کجا نبود؟! اگر یک سیلی بیاید، زنده می‌شویم. شیرآب گذاشته‌اند، با تانکر برایمان آب می‌آورند. الان باز بهتر است، تابستان که دائم بی آب بودیم.»

مادر حسن از چادر بیرون می‌آید. یک دخترش عروس شده و رفته زاهدان. بچه‌هایش چند کلاس درس خوانده‌اند و کمی سواد دارند. مرضیه و خورشید تقریباً همسن و سال به نظر می‌رسند. مرضیه ۲۷ ساله است و خورشید ۲۶ ساله. مرضیه ازدواج کرده و خورشید مجرد است. حالا همسایه‌اند. مرضیه از شهرک علی اکبر آمده و با شوهر

■ سال بیست‌وچهارم ■ شماره ۶۹۰۲ ■ چهارشنبه ۲۵ مهر ۱۳۹۷



تکمه‌ها، تواناغلش شالی/ ایران

دیگر دلشان خیلی پوسید، مثل مرضیه و خورشید از چادر بیرون می‌زنند و به قول آنها همین جوری راه می‌روند. راه رفتن در بستر خشک اما خیلی هم راحت نیست. اگر به سمت کوه خواجه بروید که مسیر، سنگلاخی‌تر هم می‌شود. بافت خود کوه از سنگ‌های بازالت سیاه تشکیل شده و از پایین و از سمت سیاه چادرها که نگاه کنید، بناهای خشت و گلی را می‌بینید که در دامنه جا خوش کرده‌اند و قدمت‌شان به زمان اشکانیان می‌رسد.

بالای کوه، مقبره‌هایی دیده می‌شود که هرکدام برای خودش داستانی دارد. یکی شان مقبره خواجه مهدی است که می‌گویند نام کوه‌خواجه از آن گرفته شده و به «خواجه غلطان» هم شهرت دارد. خواجه مهدی را برادر هارون‌الرشید حاکم مدائن تعقیب می‌کند و او فرار می‌کند. ۶۶ سالش بوده که با کاروان به سمت کرمان و سیستان مسافرت می‌کرده که به دست سارقان

و بعضی باهم. اینجوری وقت‌شان را می‌گذرانند. جوان‌های عشایر خیلی‌هایشان رفته‌اند. پسرها رفته‌اند خاشیه زایل یا مشهد برای کار. دخترها یا شوهر کرده‌اند به زایل و زاهدان یا همینجا مانده‌اند. اگر بشود، شوهر می‌کنند و به بچه‌داری می‌رسند و اگر نه، در خانه‌ها می‌مانند و کمک دست مادر کار می‌کنند و گاهی سوزن‌دوزی. اگر هم

دامدارش که درآمد ندارد زندگی می‌کند و خورشید با پدر و مادرش و ۵ خواهر و برادر. اینجا حوصله‌تان سر می‌رود چه کار می‌کنید؟! دخترها به هم نگاه می‌کنند و می‌خندند. خورشید می‌گوید: «هیچی، همینجور راه می‌رویم.» در زایل هم دیده‌ام که جوان‌ها برای پر کردن وقت فراغت، یک کیسه تخمه دست می‌گیرند و در شهر پیاده راه می‌افتند. بعضی‌ها تنها

جدول عادی ویژه

۱- لقب خواجه حافظ شیرازی- ترس
۲- نامپندگن- فرشته شب اول قبر- شادباش

۳- جغد- پنجمین رودخانه بلند ایران- گوزن
۴- درست و کامل- سرشت - سیاه
۵- واحد بدمینتون- مقابل آشنا- واحد وزن
۶- جمع سنت- لقب امام حسن عسکری(ع)- مخلوط مطبوعی از سبزیجات و نمک- مملو
۷- زدن دوچرخه‌سوار- از اروهای پر طرفدار وپر مصرف- قلب دوم!
۸- گلی خوشبو به رنگ‌های سفید، زرد یا کبود- اما- خوشگذران
۹- بوسيله- شایسته- ترمز کمشتی
۱۰- ضمیر شیطانی- حریر- باریک بینی- آسمان جل
۱۱- ملعون ابدي تاریخ- رشته کوهی در بخش شمالی ایران- برای رسوایی دیگران می‌کشند
۱۲- شهری در عریستان- روییده بر انگشتان- همدم
۱۳- امپراطور دیوانه- نهی کننده- بی‌خطر
۱۴- ایزد پاک- موشک- خواندنی‌های دانش آموز
۱۵- شکل ظاهری- مربی
تیم پرسپولیس

▼عمودی:

۱- مرکز پردازش اطلاعات
۲- دیداری در مغز- قلاب سنگ
۳- پلکان قهرمانی- پایتخت
۴- مرکبات کشور- خیاط
۳- انس گرفتن- آژانس
۵- فضایی امریکا- یکی از
دوازده حواری مسیح(ع)
۴- رمق- مرد روحانی
۷- زرتشتی- شهر ارگ- فخر فروشی- چال وسط شکم
۵- ظاهر و آشکارا- گلی
۹- زینتی- جواب سریالا
۶- تکیه به پشتی- سنگ
۷- طلق- محبس
۷- ساحل طلا- درس
۸- به تنهایی- برج سفید
۹- پخته شده- جویبارها
۹- شهر خیالی یکی از
سریال‌های طنز مه‌رمان
۱۰- مدبری- باگذشت- یک نفر
۱۰- هدهد- حریفان-
مضمون اثر ادبی

۱۱- پوستین - دینداری - بانگ
۱۲- مهم‌تر- طایفه غرب
۱۳- دختر کارتنی- زیست و حیات- رنجوری
۱۳- محصل هنرستان- تابلوی اعلانات- رایانده
۱۴- وسط- جایی برای دیده‌بان- حشره‌پرکار
۱۵- سرمایه‌گذاری در خدمت گردشگری - تخصصی در دندان پزشکی

کنارزش

کشته می‌شود و جنازه‌اش را همراه با دیگر اعضای کاروان که گروهی از مردم کرمان بوده‌اند، به دست فردی ناشناس بر فراز کوه سیستان دفن می‌شود که از جمله همان مقبره‌هایی است که بالای کوه خواجه است.

در روایتی دیگر نام کوه را منسوب به مرد پارسا و پرهیزگاری به نام «خواجه سارا سریر» می‌دانند که از اولاد حضرت ابراهیم (ع) بوده و بالای کوه دفن می‌شود و مردم سیستان هنگام نوروز در آرامگاه او جمع می‌شوند.

کوه خواجه یا همان اوشیدا مکان تفریحی مردم سیستان است، خصوصاً در ایام نوروز که می‌گویند خیلی شلوغ می‌شود و حتی گاهی گردشگران خارجی هم برای بازدید از محوطه باستانی آن می‌آیند. آثار تاریخی بیش از اسلام محوطه تاریخی کوه خواجه شامل مجموعه کاخ‌ها، قلعه کهک کهزاد و قلعه چهل دختر است و ازسنت هرتسفلد، باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۹ میلادی با بررسی این مجموعه عنوان «تخت جمشید خشتی» را برای مجموعه کاخ‌ها برگزید و این مجموعه در شهریور سال ۱۳۱۰ در فهرست میراث ملی ثبت شد.

بر فراز اوشیدا ایستاده‌ام؛ اوشیدا به معنای ابدي در زبان پارسی میانه کوه دوزن‌های شکل مقدس برای مسلمانان، مسیحیان و زرتشتیان. اوشیدایی که به جزیره میان هامون معروف بود و حالا هامونی نیست و اوشیدا هست. یاد حرف سال محمد می‌افتم که می‌گفت باید کوه باشی که بمانی. تلاش می‌کنم چادر سال محمد را از بالای کوه پیدا کنم. تشخیصش میان نقطه‌های سیاه رنگ یک شکل راحت نیست. الان لابد دختر ۲ سال و نیمه نمکین دارد برای پدر شیرین زبانی می‌کند و از سر و کولش بالا می‌رود؛ آپدا؛ دختر اوشیدا.

یک جدول با دو شرح	جدول روزنامه ایران دارای دو « شرح عادی و ویژه » است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب، شرح اول به حل شرح دوم بپردازید.	۶۹۰۲
--------------------------	--	-------------

◀**افقی:**

۱- دانش بررسی ساختار و عملکرد پروتئین‌ها در مقیاس بزرگ- ملی پوش سابق کشتی
۲- رسم و روش- تالار- تحسین فرنگی
۳- دوازده ماه- حساب- ماده‌ای در برگ چای
۴- صبر زرد طب سنتی- قسمت ملودیک ایرا- بنده
۵- شهری در ایالت آلاباما- انبان- پاک
۶- زخم- عشو- مطلع- سنبل الطیب
۷- قشون- قلعه‌ای در جنوب غربی شهرستان زابل- خطاب بی ادبانه
۸- بزرگ‌داشتن- دیبای نازک- پیوسته وپشت سرهم
۹- از ویتامین‌های محلول در چربی- شرکت خودروسازی آلمان- اثر زیگموند فروید
۱۰- میوه- شیپور بزرگ- پایان- دست‌نخورده
۱۱- تیم قطری- با هم نسبت داشتن- سمت
۱۲- بلندترین آبشار ایران- اثر جوزف اوتیل- باوقار
۱۳- نبرد- بیماری چینی- کمک
۱۴- خبر نادرست- اخبار انگلیسی- مهاجم پرسپولیس
۱۵- جنگی بین نادر شاه و شاه گورکانی- دم سنج

جدول ویژه

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱															
۲															
۳															
۴															
۵															
۶															
۷															
۸															
۹															
۱۰															
۱۱															
۱۲															
۱۳															
۱۴															
۱۵															

حل جدول عادی شماره ۶۹۰۱	حل جدول ویژه شماره ۶۹۰۱
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵